

چگونه کتاب نخوانیم؟

احمد اخوت

متوجه آنها شود. ساموئل جانسون (۱۷۸۴-۱۷۰۹)، معروف به دکتر جانسون، فرهنگ‌نویس، ناقد و نویسنده انگلیسی که آن همه به کتاب‌خوانی شهره بود خیلی راحت از سرسری‌خوانی حرف می‌زد و از آن دفاع می‌کرد. او که «به هیچ شیوه و انضباط خاصی هنگام کتاب خواندن پای‌بند نبود گاهی اوقات کتابها را، بی‌آنکه صفحه‌ای را از قلم بیندازد، به طور کامل می‌خواند و گاهی هم متنی را صرفاً از همان صفحه‌ای که تصادفاً می‌گشود دنبال می‌کرد. می‌گفت: "گمان نمی‌کنم مطالب صفحاتی که از خیر خواندنشان می‌گذرم بدتر از مطالب صفحاتی باشد که می‌خوانمشان". او هرگز در قید و بند خواندن کتابی تا انتهای آن نبود، همچنان که مقید به خواندن کتابی از ابتدای آن. "اگر دیدید کسی کتابی را از میانه آن شروع به خواندن می‌کند، و تمایلی هم در خود برای ادامه این کار احساس می‌کند، از او نخواهید که حکماً باید از ابتدای متن شروع به خواندن کند. او شاید دیگر هرگز چنین تمایلی را در خود احساس نکند." به نظر او «توصیه عجیب و غریبی» است که مصرانه از کسی بخواهیم وقتی خواندن کتابی را شروع می‌کند آن را نهایتاً به طور کامل بخواند و نیمه کاره رهاش نکند. در استدلال این نظرش می‌گفت: "شما شاید همچنین درباب هر یک از رفتارهای مردمانی که از اتفاق با آنها آشنا می‌شوید اظهار نظر کنید، اما قدم‌مسلم همیشه باید حقوق آنها را محترم شمارید." ساموئل جانسون نه تنها در میان کتابها الزاماً جویای عناوین خاصی نبود، بلکه صرفاً هر کتابی را که با آن مواجه می‌شد می‌گشود و شروع به خواندن می‌کرد. او احساس می‌کرد، که از حسن اتفاق، در امر مشاوره و وکالت به همان اندازه ماهر و تواناست که در عرصه علم و دانش پژوهی.»

با این همه نه در زمان جانسون و نه در دوره وایلد (و طبیعتاً نه در زمانهای پیش از اینها) پدیده غریب کتاب‌نخوانی (unreading)، که نباید با کتاب نخواندن اشتباه شود زیرا از طایفه دیگری است، هنوز شناخته نشده بود. وجود داشت اما اهل کتاب (و بالطبع بقیه مردمان روزگار) آن را نمی‌شناختند. اینجا باید دو موضوع را از هم تفکیک کنیم زیرا کتاب ناخوانی (non-reading) با کتاب نخوانی بسیار تفاوت دارد. پدیده‌ای جدید که ما امروز با آن روبه رو هستیم کتاب‌نخوانی است، یعنی تظاهر به کتاب‌خوانی. اینکه چگونه با سرسری خواندن و یا گزیده‌خوانی (و یا حتی با اصلاً نخواندن کتاب) درباره‌اش حرف بزنیم. به سخن دیگر، اینجا با دو طیف مختلف از

«من هرگز کتابی را که می‌خواهم نقد کنم نمی‌خوانم زیرا نمی‌خواهم نسبت به آن پیشداوری پیدا کنم.»

اسکار وایلد

بعضی از پژوهشها مثل هاون سنگی‌های خانه‌های قدیمی‌اند، مدتها با ما زندگی می‌کنند. ساکنان خانه‌ها عوض می‌شدند اما هاون‌ها سر جایشان بودند. چند سالی است به صورت عثروقت در کنار کارهای دیگر سرگرم فیش برداری برای تحقیقی هستم که بخشی از آن مربوط می‌شود به کتابها و پژوهشهایی که عنوانشان با «چگونه» آغاز می‌شود. کارهایی مانند: «چگونه مکانیک اتومبیل خود باشیم»، «چگونه بر روده تحریک‌پذیر غلبه کنیم»، «چگونه اجتناب کنید از حرف زدن درباره کتابهایی که نباید می‌خواندید اما خواندید». کتابهای معمولاً بی‌ادعا و اغلب کلیشه‌ای و با روالی مشخص که حرفه و یا مهارتی را به خواننده آموزش می‌دهند. بماند که گاهی در میان این آثار که اغلب پیوندی با خلاقیت ندارند سروکله کسی مثل آلن دوباتن پیدا می‌شود که از این نوع کلیشه‌ای اثری می‌آفریند در خشان مثل پروست چگونه می‌تواند زندگی شما را دگرگون کند (ترجمه فارسی به قلم گلی خانم امامی). این پژوهشهای جاسنگین هاون سنگی معمولاً معلوم نیست چقدر به طول بینجامند و اگر خود فیشها همتی نکنند و گلیمشان را از آب بیرون نکشند نمی‌دانیم آخر و عاقبت‌شان چه خواهد شد. سخن کوتاه، فصلی مستقل از این تحقیق را که به یاری خود فیشها که کنار یکدیگر نشستند و به نظرم کارشان تمام است تقدیم می‌کنم.

زنده‌یاد اسکار وایلد یکی از وسوسه‌های زندگی کوتاه اما پربرکتش موضوع پیچیده کتاب‌خوانی / کتاب‌نخوانی بود. او در چندین مقاله و سخنرانی به این پرداخت که چه کتابهایی را بخوانیم و کدامیک را نخوانیم. وایلد مردمان روزگار را به دو دسته تقسیم می‌کرد: کسانی که کتاب می‌خوانند و آنها که کتاب نمی‌خوانند. نقل قولی هم شبیه به این پیدا کردم که می‌گوید: فاضلانی که کتاب می‌خوانند و احمقانی که کتاب نمی‌خوانند.

حرف تازه‌ای نیست که پدیده کتاب‌نخوانی مشکل امروز و دیروز نیست و از دیرباز دست اندرکاران کتاب از این نالیده‌اند که مردم کتاب نمی‌خوانند. اما جالب است که از دوران قدیم پدیده‌های طرفه‌ای مانند گزیده‌خوانی و سرسری‌خوانی وجود داشته بی‌آنکه کسی درست

«اگر دیدید کسی کتابی را از میانه آن شروع به خواندن می‌کند و تمایلی هم در خود برای ادامه این کار احساس می‌کند، از او نخواهید که حکماً باید از ابتدای متن شروع به خواندن کند. او شاید دیگر هرگز چنین تمایلی را در خود احساس نکند.» (ساموئل جانسون)

حرفهایمان - یا نوشته‌مان - سندیت بدهیم خلقشان کرده‌ایم، کتابهایی که گرچه در باره‌شان حرف می‌زنیم اما کوچکترین اطلاع درباره‌شان نداریم.

اگر هر ناقد مثل بیر هنگام بررسی اثر میزان آشنایی خود را با آن مشخص کند (مثلاً در پانوشت بنویسد من این کتاب را گزیده‌خوانی کرده‌ام، یا تورقاً خوانده‌ام و یا فقط یک فصلش را دقیق خواندم و بقیه را مرور کردم، و یا نه، اصلاً اعتراف کند فقط به چند فصل کتاب نگاهی سرسری انداخته است و بس - کاری که معمولاً در واقعیت اتفاق می‌افتد) این کار گرچه نشانه صداقت اوست و بساط بسیاری از بازیهای فاضل‌مآبی را بر می‌چیند اما در ابتدای کار تعادل نظام روشنفکری را بر هم می‌زند! مجسم کنیم همه چیز بر مدار راستی حرکت کند، چه آشوبی بر پا خواهد شد! بازیهای روشنفکری معانی و بیان و کارکرد خود را دارند و بسیار بعید است کاملاً از میان بروند. فقط شاید کمی تعدیل و راست‌نما شوند. نمایش همیشه هست. ابدی است!

موضوع دیگر این است که درجه خوانش ما در مورد کتابهای مختلف متفاوت است. اثری را تورقاً می‌خوانیم و یکی دو تکه‌اش را که برایمان جالب است و یا قابلیت این را دارد که درباره‌اش معلومات صادر کنیم یادداشت می‌کنیم تا بعداً پیرامونش مفصل سخن بگوییم. کتابی را هم دقیق می‌خوانیم و از جزئی‌ترین موضوعهایش یادداشت بر می‌داریم. اهل کتاب امروز با این همه گرفتاری نمی‌تواند «همه‌چیزخوان» باشد و باید حتی در زمینه کاری خویش کتابها را گزینش کند. حالا اگر او نویسنده هم باشد که دیگر کارش سخت‌تر است. همین که به کتابهای دلی و کاری خود برسد سهمیه کتاب خوانش به پایان می‌رسد. اگر وقتی باقی بماند باید صرف نوشتن کند. خب، پس تکلیف کتابهای متفرقه و آثار ارسالی دوستانش چه می‌شود؟ به شگردهای کتاب‌خوانی توسل می‌جوید. نگاهی به آنها می‌اندازد و رهنمودهایی می‌دهد. پل‌والری که به «فره‌یختگی» و کتابخوانی مشهور بود در سال ۱۹۲۵ به دعوت آنا تول فرانس، رئیس آکادمی فرانسه به عضویت این مجمع درآمد خودش را راحت کرد و علناً اعلام کرد جز کتابهای مربوط به کارش (شعر و شاعری) کتاب دیگری را نمی‌خواند. یعنی دوستان و دشمنان بدانید که نباید کتابهایتان را بی‌خود برایم بفرستید و انتظار داشته باشید آنها را بخوانم و برایشان «نقد ستایش‌آمیز» بنویسم. گاهی هم به طنز و جد می‌گفت خوبی «کار پروست» (در جست و جوی زمان از دست

آدمها سرو کار داریم. یکی آنها که هیچ علاقه‌ای به کتاب ندارند و در مدار زندگی‌شان چیزی به اسم کتاب وجود ندارد و کتاب‌خوان نیستند (و من اینها را کتاب‌ناخوان می‌نامم و روز جزا خودشان جواب پروردگارشان را بدهند که چرا این همه کتاب خوب منتشر شد و آنها حتی گوشه چشمی به اینها نینداختند) و دیگر آنان که با دنیای کتاب سروکار دارند و حتی امور زندگی‌شان از این راه می‌گذرد اما با توسل به شگردهای مختلف کتاب نمی‌خوانند؛ به این کار تظاهر می‌کنند و فقط نمایش می‌دهند کتاب می‌خوانند. در میان آدمهای طیف اول کسانی هستند که گرچه می‌دانند چیزهایی به اسم کتاب وجود دارند اما با آنها خط‌کشی قاطع دارند و افتخار می‌کنند که کتاب نمی‌خوانند. مدتی قبل کانال سوم تلویزیون مصاحبه‌ای را پخش کرد با خانمی ورزشکار که در حرفهایش گفت قدش ۱۹۳ سانتی متر است و دو سالی است در تیم بسکتبال بانوان جمهوری اسلامی بازی می‌کند و تمام وقتش به ورزش کردن می‌گذرد و اصلاً علاقه‌ای به کتاب خواندن ندارد و وقتش را بیهوده صرف «این کارها» نمی‌کند. به همین صراحت و روشنی. تکلیف دست‌اندرکاران کتاب با این طیف آدمها روشن است. آنها اصلاً با دنیای کتابی کاری ندارند. روزگار اکثریت مردم ما همین است. اما طیف گسترده (و ناهمگونی) از آدمهای پیچیده وجود دارند که با وانمود خوانی عمر را سپری می‌کنند. من در این مقاله با اینها سروکار دارم.

البته کتاب مستقلی درباره بررسی سازوکار کتاب‌خوانی وجود دارد، اثری نوشته پی‌یر بییر (Pierre Bayard) فرانسوی با عنوان **چطور در مورد کتابهایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم**. این کتاب را انتشارات مینوئی در سال ۱۹۸۲ در ۱۶۲ صفحه منتشر کرد و این بعدها در سال ۲۰۰۷ توسط جفری مه هلمان به زبان انگلیسی ترجمه شد و آن را انتشارات بلومزبری در ۱۸۲ صفحه انتشار داد.^۲ دستاورد اصلی کتاب بییر در کالبدشکافی پدیده کتاب‌خوانی و موشکافی در ساز و کارهای آن است. **چطور در مورد کتابهایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم** از دوازده فصل و یک پسگفتار متشکل است که چهار فصل اولش که درباره شگردهای کتاب‌خوانی حرف می‌زند به نظرم خواندنی و آموزنده است. این چهار فصل عبارت‌اند از: کتابهایی که نمی‌شناسید، کتابهایی که گزیده‌خوانی می‌کنید، کتابهایی که درباره‌شان شنیده‌اید و کتابهایی که فراموش کرده‌اید. بییر در سرتاسر اثر خود هر جا از کتابی حرف می‌زند با صداقت و بی‌هیچ تظاهر به روشنفکری (من آنم که همه کتابها را خوانده‌ام) با توجه به تقسیم‌بندی چهارگانه فوق رابطه خود را با اثر مورد بحث مشخص می‌کند. جالب است که نویسنده بیشتر کتابهایی را که درباره‌شان حرف می‌زند گزیده‌خوانی کرده است. تقریباً هیچ کتابی نیست که آن را از اول تا آخر خوانده باشد!

علاوه بر اینها در کتاب بییر به موضوعهای دیگری نیز بر می‌خوریم که در ارتباط با پدیده کتاب‌خوانی مفیدند. مثلاً اینها: کتابهایی که نیمه‌کاره رها می‌کنیم، کتابهای خیالی (کتابهایی که فکر می‌کنیم خوانده‌ایم اما توهمی بیش نیست و احتمالاً در ذهنمان دو سه تایی کتاب مخلوط شده‌اند و کتاب خیالی جدیدی را ساخته‌اند)، کتابهای جعلی (آنها که اصلاً وجود خارجی ندارند و ما برای آنکه به

اینجا با دو طیف مختلف آدمها سروکار داریم. یکی آنها که هیچ علاقه‌ای به کتاب ندارند، در مدار زندگیشان چیزی به اسم کتاب وجود ندارد و کتابخوان نیستند و دیگر آنان که با دنیای کتاب سروکار دارند و حتی امور زندگیشان از این راه می‌گذرد اما با توسل به شگردهای مختلف کتاب نمی‌خوانند.

رفته) این است که نیازی به خواندن آن نیست، هر جایش را باز کنید چیز دندان‌گیری پیدا می‌کنید.^۳ هنری جیمز هم از نویسندگان تشکر می‌کرد از اینکه سرخود (بدون درخواست او) کتابهایشان را برایش نمی‌فرستند زیرا «من اصلاً وقتم را برای خواندن کتابهایتان تلف نخواهم کرد».^۴ گرچه جملهٔ مطالبه‌آمیز (و شاید خودمركزمدارانه‌ای) به نظر برسد اما حاوی این حقیقت هم هست که نویسنده‌ای مانند جیمز صاحب آن همه کتاب که اگر آنها را روی هم می‌چید از قدش فراتر می‌رفت، دیگر وقتی برای خواندن کتابهای «متفرقه» نداشت. انگار همیشه در بر همین پاشنه می‌چرخیده که سهم اهل کتاب (بخصوص نویسندگان) از این جهان بسیار اندک است و همچنان باید با یک دست چند هندوانه را بردارد تا امرشان بگذرد.

همچنین باید به این موضوع هم پردازیم که هنجارها و فرهنگ کتابخوانی چیزهایی جهانشمول و ثابت نیست، تابع زمان و جامعه است و از دوره‌ای به دورهٔ دیگر تغییر می‌کند. در اینجا به برخی از این هنجارها که در گذشته کارایی داشتند و معمول بودند اما امروز دستخوش تغییر شده‌اند و یا کاملاً از میان رفته‌اند و دیگر موضوعیت ندارند اشاره می‌کنیم به این امید که با بعضی از مبانی کتابخوانی بیشتر آشنا شویم:

۱. شکسته‌شدن (یا کمرنگ‌شدن) اصل نانوشته اما مستحکم «اهل کتاب باید کتابهای کلاسیک را خوانده باشند». امروز چند نفر را می‌شناسیم که جنگ و صلح را واقعاً خوانده باشند؟ و به همین صورت است بیشتر آثار کلاسیکی چون *خانوادهٔ تیبو* و *در جست و جوی زمان از دست رفته*؛ رمانهایی که بیشتر اهل کتاب آنها را خریدند و گذاشته‌اند برای زمان فراقت و بازنشستگی تا آنها را در آرامش و با لذت بخوانند؛ روزگاری که احتمالاً هیچ گاه از راه نخواهد رسید. این سخن احمدرضا احمدی، شاعر ارجمند گرچه طنزآمیز اما حاوی حقیقت هم هست که گفته «احتمالاً رمان پروست را جز مترجم کتاب و حروفچین آن کسی از اول تا آخر نخوانده است». یا به قول روبر، برادر پروست «گرفتاری اینجاست که مردم یا باید سخت بیمار باشند یا پایشان شکسته باشد تا فرصت خواندن *در جست و جوی زمان از دست رفته* را بیابند». و وقتی با پای گچ گرفته یا سل ریه در رختخواب افتاده‌اند، تازه باید با مشکل دیگری دست و پنجه نرم کنند که همانا طول تک تک جمله‌های پروستی و ساختمان ماریپیچ آن است، که طولانی‌ترین‌شان، که در جلد پنجم است، اگر به صورت یک خط مستقیم دنبال هم قرار بگیرد، اندکی کمتر از چهارمتر خواهد بود

که هفده‌بار به دور شیشهٔ شرابی می‌پیچد»^۵

پس لابد باید نتیجه‌گیری کنیم اهل کتاب امروز آثار کلاسیک را نمی‌خوانند؟ روشن است که این طور نیست زیرا امور این فرهیختگان با صحبت‌کردن دربارهٔ همین آثار می‌گذرد. طرف استاد ادبیات معاصر است، مگر می‌تواند صریح بگوید بنده اثر کلاسیک چند جلدی را که دارم تدریس می‌کنم کامل نخوانده‌ام. در ضمن همه جا نمی‌توان از روش و الگوی چهار طبقه‌ای بیر تبعیت کرد و گفت من نگاهی سرسری به این کتاب انداخته‌ام یا آن را تورقاً خوانده‌ام. پس اهل کتاب امروز (بخصوص آنها که در «کار» تدریس‌اند) چه می‌کنند؟ می‌روند سراغ وانمودخوانی. از نقدها و کتابهای راهنما استفاده می‌کنند یا کتابها را تکه‌خوانی می‌کنند. در رحمت از هر طرف باز است. در ضمن تا بخواهیم انواع چاپهای ملخص از این آثار ارجمند وجود دارد. کار به جایی رسیده که مترجم فارسی رمان *در جست و جو* مجبور می‌شود کتابی لاغر با عنوان *گزیده‌هایی از در جست و جوی زمان از دست رفته* فراهم کند به این امید که بلکه اهل کتاب‌نخوان امروز ترغیب شوند اصل هشت جلدی آن را بخوانند؛ آن هم خیلی خجالتی با این دعوت از هموطنان کتابی که ببینید چه ذرها و جواهرهایی در این رمان سترگ است، حیف نیست اینها را نخوانید؟

۲. موضوعیت نداشتن این اصل که باید کتابی را خوانده باشیم تا بتوانیم درباره‌اش حرف بزنیم. در گذشته‌های نه‌چندان دور، پیش از پیدایش و گسترش شبکه‌های اطلاعاتی و دنیای مجازی، کسی که کتابی را در اختیار داشت مالکش بود؛ فردی مقتدر که اگر می‌خواست می‌توانست کتابش را به کسی نهد و فقط خودش از این گنج استفاده کند. امروز به مدد جهان شبه واقعیت، کتابخوانی دیگر شامل «خواندن کتاب» نمی‌شود و می‌توانیم بدون آنکه کتابی را در اختیار داشته باشیم و یا آن را کامل (و یا اصلاً) بخوانیم درباره‌اش حرف بزنیم و حتی مطلب مستند بنویسیم. اصلاً «خود» کتاب را ندیده (فقط «تصویرش» را داشته) بر می‌دارد آن را با ذکر جزئیات کامل معرفی می‌کند. حتی طرح روی جلد، قیمت کتاب و تعداد صفحات را از قلم نمی‌اندازد. به کمک «صفحهٔ [پرونده] تبلیغاتی» کتاب (Publicity Page) بیشتر اطلاعات ریز و درشت کتاب به دست می‌آید. یکی دو نقد و بررسی دربارهٔ کتاب و همچنین دو سه صفحه (و حتی گاهی یک فصل کامل) به عنوان متن گزیده (یا برگرفته excerpt)، احیاناً یک مصاحبه با نویسندهٔ کتاب (یعنی تمام چیزهایی که معمولاً در پروندهٔ تبلیغاتی کتاب وجود دارد)، همهٔ اینها را که ترجمه کنید و کنار هم بگذارید می‌شود پروندهٔ یک اثر. من البته هیچ اشکالی در این کار نمی‌بینم (مشروط به آنکه بدون تظاهر و با صداقت بگوییم این پرونده را چطور استخراج کرده‌ایم) زیرا می‌تواند کتابی را به علاقه‌مندان معرفی کند و در نهایت موجب رونق فرهنگ کتابخوانی شود. من اینجا فقط این پدیدهٔ نسبتاً جدید را (از زمان رواج اینترنت) در ارتباط با موضوع کتاب‌نخوانی دارم مطرح می‌کنم.

کتابی را نخوانده درباره‌اش حرف زدن که چیزی نیست، حتی می‌شود آن را درس داد. کتابی را تعیین کرده‌اند برای تدریس. استاد هم در انتخابش نقشی نداشته. این اثری است معمولاً ترجمه‌ای (یا تألیفی) با جمله‌های الکی و مبهم، پر از عبارتها و جمله‌های

امروز خود کتاب خواندن مهم نیست. درباره اش حرف زدن یا مطلب نوشتن مهم است، زیرا بیشتر اوقات کتاب خوانی نمایشی است که برایمان عزت و احترام به ارمغان می آورد. اگر شگردهای این بازی را یاد بگیریم می توانیم نقشمان را خوب بازی کنیم.

به دیوارش مروری خواندن (skimming) و همچنین نظره خوانی (به یک نظر و یا یک نگاه چیزی را خواندن) شگردهایی هستند از یک خانواده که قریب به اتفاق اهل کتاب (بخصوص کتابخوانها) به درجات مختلف از آنها سود می برند.

بیرد مروری خواندن را به دو صورت خطی (linear skimming) و حلقوی (یا پوسته پیازی circuitous skimming) می داند. در نوع اول خواننده اثر را از اول تا آخر مروری می کند و مطالب مورد نظرش را مشخص می کند تا بعداً آنها را به کار ببرد. این شیوه ای است نسبتاً وقت گیر! که استاد باید از اول تا آخر کتاب را بخواند. شیوه حلقوی به صورت دایره ای عمل می کند به این شکل که ممکن است از موخره کتاب (در صورتی که وجود داشته باشد) شروع کند، برود وسط کتاب، بعد حیثاً باز گردد به آخر کتاب و در صورت نیاز سری هم بزند به اول کتاب. گرچه این شیوه ساده تر است اما خطر کج فهمی در آن بیشتر از مروری خوانی خطی است. بماند که هر نوع گزیده خوانی بالاخره با خطرهایی همراه است و ممکن است آبروی «خواننده حرفه» ای را ببرد.

نمایه خوانی (البته در مورد کتابهای به اصطلاح پژوهشی) از شیوه های زیرمجموعه گزیده خوانی است، یعنی نگاهی انداختن به نمایه کتاب و مطالب مورد نظر را دستچین کردن تا بعداً از اینها استفاده کند و وانمود نماید تمام کتاب را خوانده است. اگر حقیقت را بگوید که من نگاهی انداختم به نمایه کتاب و فقط چند موضوع انتخابی را خواندم فوراً محکومش می کنند که «کل مطلب را نگرفته است».

۴. مرور چکیده ها و برگرفته ها: اینها گرچه برای همه علاقه مندان به کتاب مفیدند اما کتابخوانها بیشتر از بقیه قدرشان را می دانند زیرا بدون اینکه کتاب را ببینند به یاری اینها «معلومات» زیادی را درباره سوژه شان به دست می آورند. فقط مشکل اینجاست که همه کتابها برگرفته ندارند، بخصوص در دنیای نشر کشورمان که چنین سنت خوبی اصلاً معمول نیست (لابد ناشران محترم معتقدند مجانی خوانی موقوف!).

گفتنی است که شاهدیم بعضی از افراد کتابی به این موضوع واضح توجه نمی کنند (یا به نظر من تجاهل می کنند) که برگرفته متنی است گزیده و نباید به عنوان متن کامل عرضه اش کرد (این کار از «مصادیق بارز!» کتابخوانی است). در زبان فارسی شواهد فراوانند. یک موردش که مرا بسیار تحت تأثیر قرارداد! داستانی

چیستانی ترجمه ای. استاد اگر هم بخواهد آن را بخواند نمی تواند. پس بنده خدا چه می کند؟ خیلی ساده، آن را نمی خواند. تهورقی می کند، مطالبی را یادداشت می کند (یا توی کتاب زیرشان خط می کشد) و براساس آنها درس خودش را می دهد. دانشجو هم مطالب را حفظ می کند و امتحان می دهد. روزگارشان می گذرد.

۳. دیگر این هنجار قدیمی شده که کتاب را باید به طور کامل خواند. مدتی قبل، یکی از داوران جایزه بوکر، سیدنی اسمیت، خیلی راحت اعتراف کرد کتابهایی را که باید داوری می کرد کامل نخوانده است. گزیده خوانی کرده. کسی هم اعتراض نکرد. انگار کاری خیلی عادی بود. هنجارها عوض شده است. و به همین صورت است این اصل که پیشینیان می گفتند کتاب را باید آهسته و به دقت خواند تا خوب به انسان بچسبد و هضم شود. اهل کتاب امروز نه تنها کتابها را شتابزده می خوانند بلکه در یک مرحله نمی توانند به یک کتاب بسنده کنند (بخصوص اگر حرفه شان در ارتباط با کتاب باشد). و به این صورت امروز با پدیده چندکتاب خوانی همزمان روبه رو هستیم و فراوانند کتابهای نصفه خوانده شده، زیرا وقتی چند کتاب را باهم می خوانیم (یکی هنگام خواب، دیگری در مترو یا اتوبوس، سومی سرکار!) معلوم نیست همه شان به خط پایان برسند.

۴. امروز خود کتاب خواندن مهم نیست، درباره اش حرف زدن یا مطلب نوشتن مهم است، زیرا بیشتر اوقات کتابخوانی نمایشی است که برایمان عزت و احترام به ارمغان می آورد. اگر شگردهای این بازی را یاد بگیریم می توانیم نقشمان را خوب بازی کنیم. مردمان کتابی درباره فلان کتاب روز حرف می زنند، ما هم نباید از قافله عقب بمانیم. بماند که کسانی از همین اهل کتاب هستند که اتفاقاً سراغ همین کتابها نمی روند چون همه درباره شان حرف می زنند. بنابراین این کتابها را نمی خوانند. این هم یک شکل از کتابخوانی است.

شگردهای کتابخوانی

کتاب نخوان گرچه گاهی مرتکب خطاهای مضحکی می شود و در تله هایی گرفتار می آید و دستش را رو می کند اما در مجموع فردی است به قول آقای صالح علا (در برنامه «دو قدم مانده به صبح») کاربلد که می داند چگونه وانمودخوانی کند (نمایش کتابخوانی را بدهد). در اینجا به بعضی از شگردهای این دست اندرکاران کتاب اشاره می کنم:

۱. نگاهی به جلد و عطف کتاب می اندازد، مشخصات اثر را یادداشت می کند و اگر کتاب دارای مقدمه و یا موخره است آنها را مروری می خواند و یا یاری اطلاعاتی که از قبل درباره نویسنده کتاب و حیثاً سبک او دارد راحت درباره اثر معلومات صادر می کند.

۲. گاهی بیشتر از اینها برای کارش مایه می گذارد. به این صورت که علاوه بر موارد بند یک، سر فصلها و یکی دو پاراگراف از شروع فصلها را می خواند و همچنین نگاهی به نکات کلیدی و حیثاً نتیجه گیریهای فصلها می اندازد. حالا با این همه اطلاعات حتماً می تواند به قول اساتید مستوفاً درباره اثر (هر چه که هست) مخاطب را مستفیض کند.

۳. گزیده خوانی (fragmenting)، یا تکه خوانی، و همسایه دیوار

است خواندنی از ریچارد فورد به اسم **توله سگ (Puppy)** که یک ماهنامه ادبی - هنری ترجمه [ملخصی] از آن را در چهار صفحه (البته به اسم یک داستان کامل) منتشر کرد، در صورتی که متن اصلی اش ۲۴ صفحه است و ترجمه کامل فارسی آن در ۴۳ صفحه به قلم آقای جلیل جعفری (در مجموعه داستان به کسی مربوط نیست، نشر رسش، ۱۳۸۶) در اختیار دوستداران داستان است. در این دنیای رنگارنگ همه چیز شنیده بودیم مگر گزیده یک داستان.

۵. گاهی هم کتاب‌نخوانها به فال‌گیری متوسل می‌شوند، به این شکل که صفحه‌ای از کتاب را تصادفی باز می‌کنند و آن را (و احياناً یکی دو صفحه قبل و بعدش را) می‌خوانند و همین اندازه معلومات را می‌پروراند و با آنها نمایش می‌دهند. این شیوه در نقد و معرفی شفاهی کتاب بسیار کارایی دارد به ویژه اگر مخاطب (یا مخاطبان) وانمودخوان کتاب را خوانده باشند.

۶. کتاب‌نخوان حرفه‌ای معمولاً گوشه‌های تیزی هم دارد و هر وقت کسی درباره کتابی حرف می‌زند دقیق به سخنانش گوش می‌دهد زیرا اینها دستمایه خوبی هستند برای افاضات بعدی او. از این استراق سمعها چه معلومات گرانهایی که به دست نمی‌آید. این شیوه چنان همه‌گیر و کار است که ببرد فصلی از کتابش را به آن اختصاص داده است (صفحات ۴۷ - ۳۲). طرف کتاب را که خوانده هیچ، حتی آن را هم ندیده، اما به یاری همین شنیده‌ها کلی درباره‌اش حرف می‌زند و حتی مطلب می‌نویسد.

۷. سخنی هم باید گفت از خواندن کمکی (فقط رانندگان اتوبوسها نیستند که کمکی دارند)، شیوه‌ای که در میان بعضی از داوران کتاب مرسوم است. چه کنند، چند نفر بیشتر نیستند و باید با این همه گرفتاری کلی کتاب را بخوانند. خب، آنها را بین خودشان تقسیم می‌کنند و بعداً نظرشان را در مورد کتابها با هم «همانگ می‌کنند». با این ترفند فرضاً پنج نفره، در حالی که هر یک دو کتاب خوانده‌اند تمام ده کتاب را همگی «قرائت» کردند. این هم نوعی عدالت است دیگر. یک شگرد هم به کارگیری دوستان است. این کاری بود که پل والری شاعر بزرگ فرانسه و عضو فرهنگستان این کشور می‌کرد. او فرصت کتابخوانی نداشت. ناگزیر از دوستان مورد اطمینان و صمیمی‌اش، مثل آندره ژید، یاری می‌گرفت. کتابها را می‌داد برایش بخوانند و نظرشان را بگویند. نظر او نظر دوستانش بود.^۷

۸. حالا کتاب‌نخوان حرفه‌ای دست به کار مجرمانه‌ای می‌زند. می‌رود سراغ نوشته‌های خارجی تا آسوده‌تر کارش را انجام دهد. نوشته‌ای را درباره یک کتاب یا یک موضوع عیناً ترجمه می‌کند و به اسم خود جا می‌زند. وانمود می‌کند اینها حرفهای خود اوست درباره فلان موضوع و یا کتابی که دارد درباره‌اش نقد می‌نویسد، در صورتی که کتاب را اصلاً رویت نکرده. در پایان هم محض احتیاط غیرمستقیم به منبعی ارجاع می‌دهد به این صورت که در پایین صفحه می‌نویسد علاقه‌مندان برای اطلاعات بیشتر به منبع زیر رجوع کنند. به کجا؟ باور نمی‌کنید، به همان اثر ترجمه‌ای سرقتی! اگر اتفاقاً کسی متوجه ترفندش شود می‌گوید بنده که مأخذم را ذکر کردم. جالب است در دو سه موردی که این کار در زبان فارسی افشاشده در همه موارد نویسندگان خطاکار معتقد بودند این کار سرقت ادبی نیست زیرا اگر

آنها می‌خواستند تقلب کنند اصلاً مأخذ را مشخص نمی‌کردند. ببینید وانمودخوانی چه بلاهایی که سر فضلا نمی‌آورد.

۹. از نقدها و بررسی‌ها و معرفی‌های کتابها هم نباید غافل بود که گرچه تعدادشان در مملکت ما زیاد نیست اما همین‌ها هم منابع خوبی برای کتاب‌نخوانها هستند، حالا اگر جایی نقد مفصلی بخوانند حاوی خلاصه‌ای از کتاب مورد نظرشان دیگر در رحمت به روی‌شان باز شده است.

۱۰. شگردی غریبی هم هست به اسم به حدس خواندن (در حقیقت اصلاً نخواندن) به این صورت که استاد گرفتار کتاب‌نخوان حدس می‌زند که از اسم فلان کتاب بر می‌آید که باید راجع به بهمان موضوع باشد. پس خیلی خونسرد با شجاعت تمام بر می‌دارد مقدمه‌ای دو سه صفحه‌ای می‌نویسد بر کتاب مترجمی تازه کار (محمدقاضی) که چند ماهی است درخواست تقریظ دارد. استاد که کتاب را حتی تورق هم نکرده، به این نتیجه می‌رسد که در کتاب **جزیره پنگوئن‌ها** (نوشته آنا تول فرانس) حتماً از مرغان پنگوئن - آن مرغان قطبی انسان‌نما - سخن به میان آمده یا از قول ایشان سخن گفته شده است. پس قلم را بر می‌دارد و بی‌محبا چنین می‌نویسد: «پنگوئن از مرغان دریاهای قطب است که بالهای کوتاه دارد و هنگامی که روی دویای خود می‌نشیند و حالت تفکر و سر به جیب فروبردن آن جلب توجه می‌کند و به همین جهت در زبان فارسی این مرغان را "غم خورک" گفته‌اند. آنا تول فرانس هم به همین جهت این مرغان را انتخاب کرده تا افکار بسیار جالبی را که می‌بایست در لافها ادا کند از زبان ایشان به میان بیاورد...»^۸. مطلب ادامه دارد.

۱۱. بررسی کتاب بدون ذکر غلطهای چاپی و چند مورد «تصحیح» استحسانی اصلاً مزه ندارد. این کار حکماً نشان از دقت ناقد دارد و اینکه کتاب را دقیق خوانده است. به این صورت واقعیت‌نمایی نقد کامل می‌شود. من از شما چه پنهان در بررسی‌های کتاب هر جاسروکلّه ذکر غلطهای چاپی و موارد استحسانی پیش آید فوراً حساس می‌شوم که نکند ناقد محترم کتاب را تورقی خوانده باشد.

۱۲. کلی‌گویی‌های مستطاب، جمله‌های کلیشه‌ای و لفاظی‌های چند پهلو و چيستانی ابزارهای مهمی در کار وانمود خوانهاست. او که احتمالاً فقط نگاهی سطحی به کتاب انداخته، کاملاً مواظب است که وارد جزئیات نشود زیرا افشا خواهد شد. دائم می‌گوید من نمی‌خواهم وارد فلان موضوع شوم زیرا این از دایره بحث ما بیرون است. یا خیلی سر بسته و کلی توجه خوانندگان را به یکی دو موضوع مهم کتاب جلب می‌کند (بدون آنکه توضیح دهد چرا اینها اهمیت دارند).

۱۳. نقدهای شفاهی هم ساز و کار خود را دارند. اگر نویسنده در جلسه حضور دارد کار وانمودخوان نسبتاً سخت است اما او کارش را بلد است و خوب می‌داند که نباید وارد جزئیات شود و در ضمن فقط باید از نویسنده تعریف کند. گاهی ناقد با زرنگی توپ را می‌اندازد در زمین نویسنده و از او می‌خواهد ناقد و سایرین را مستفیض کنند و درباره کتابشان سخن بگویند و اینکه چه اهدافی را دنبال می‌کرده‌اند.

در بعضی از جلسه‌های بررسی کتاب شاهد نمایش غریبی هستیم. ناقد که فرصت نکرده کتاب را بخواند به جای آنکه درباره آن



کتاب‌های تازه

زندگی و آثار نیچه (چاپ دوم)
نوشته‌ی ایو فرنتسل، ترجمه‌ی فرشته کاشفی

مبانی اقتصاد سیاسی (چاپ یکم)
نوشته‌ی پ. نیکی تین، ترجمه‌ی ناصر زرافشان

هستی و آگاهی و چند نوشته‌ی دیگر (چاپ یکم)
نوشته‌ی کارل مارکس،
ترجمه‌ی امیر هوشنگ افتخاری‌راد، محمد قاندی

شوپنهاور
متافیزیک و هنر (چاپ یکم)
نوشته‌ی مایکل تتر، ترجمه‌ی علی اکبر معصوم‌بیگی

مذاهب، ارزش‌ها و تجربه‌های والا (چاپ یکم)
نوشته‌ی آبراهام مزلو، ترجمه‌ی علی اکبر شاملو

طبقه و کار در ایران (چاپ یکم)
نوشته‌ی سهراب بهداد، فرهاد نعمانی، ترجمه‌ی محمود متحد

فلسفه‌ی سیاسی در قرن بیستم (چاپ یکم)
نوشته‌ی دونالد اتول زول، ترجمه‌ی محمد ساوجی

بازاندیشی تاریخی (چاپ یکم)
نوشته‌ی کیت جنکینز
ترجمه‌ی حسینعلی نوذری

در تعریف فرهنگ ایرانی (چاپ یکم)
به کوشش حسین سرفراز

ناخشنودی آگاهی در فلسفه‌ی هگل (چاپ یکم)
نوشته‌ی ژان وال، ترجمه‌ی باقر پرهام

نفس‌تنگی (چاپ یکم)
(رمان)
نوشته‌ی فرهاد حیدری گوران

سر زدن به جوانی (چاپ یکم)
(مجموعه شعر)
سیاوش پرواز

دفتر نشر: خیابان ابوریحان، روانمهر، شماره ۴۷، تلفن: ۶۶۴۶۳۱۵۵، فکس: ۶۶۹۷۴۸۸۴
فروشگاه: خیابان انقلاب، بین فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۴۶۸، تلفن: ۶۶۴۶۷۳۳۳، ۶۶۴۶۰۹۳۲
www.agahpub.ir/E-mail: info@agahpub.ir & agah@neda.net

حرف بزند شروع می‌کند درباره‌ی خودش و احياناً کتابهایش حرف‌زدن. یا موضوعی را دست‌انویز قرار می‌دهد تا درباره‌اش سخنرانی کند، مطلبی که چندان (و یا اصلاً) پیوندی با کتاب ندارد. شاید این بار هم ناقد به سلامت نمایشش رابه پایان برد اما همیشه در معرض خطر هست که افشا شود زیرا در مقابل هاکلبری فینی که خودش را به شکل سارا ویلیامز درآورده، پیرزنی هست به اسم جودیت لافتوس که به او بگوید: «بچه‌جون تو که ادای دخترا رو بلد نیستی در بیاری چرا در قالب اونها ظاهر می‌شی. شاید مردا رو بتونی گول بزنی اما من پیرزنو نه. این از سوزن نخ کردنت، اونهم از چیزپرت کردنت. همه‌ی کارات مثل پسر است نه دخترا.»

به راستی که افشاشدن دردناک است، همین‌طور که می‌گیری نیز نفرت‌انگیز است.

۱. حرفهای دکتر جانسون درباره‌ی سرسری [مروری] خوانی به نقل از: باجغلی. از دوستم دکتر باجغلی که اجازه داد این برگرفته را از دست‌نویست‌اش نقل کنم بسیار سپاسگزارم.

2. Pierre Bayard, *How to talk about books you haven't read*, (Bloomsbury, 2007).

3. *Ibid.*, pp. 20-21.

4. "Bookmanism", *The Times Online*, (Feb 5, 2007).

۵. آلن دو باتن، پروست چگونه می‌تواند زندگی شما را دگرگون کند، ترجمه‌ی گلی امامی، (تهران: نیلوفر، ۱۳۸۳)، ص ۳۹.

6. *How to talk about books...*, pp.24-30.

7. *Ibid.*, p.32.

۸. محمد قاضی، *خاطرات یک مترجم*، (زنده‌رود، ۱۳۷۱)، صص ۲۹۴-۲۹۵.

